

## از حقیقت تا نیرنگ

- \* - در بیشتر جنگها آنهایی که باهم می جنگند، همدیگر را نمی شناسند و برای آنهایی می جنگند که همدیگر را خیلی خوب می شناسند!
- \* - طالب بازی! در اصل یک طرح انگلیسی بود که توسط امریکایی ها تسلیح، توسط عرب سعودی تمویل و توسط پاکستان تطبیق شد.
- \* - مقصر اصلی کی بود؟ طالبها یا طالب طلبها؟

در مناسبات موجود بین المللی برخورد ایزاری به مسایل سیاسی بیش از هر زمان دیگری رواج دارد. در جمع قدرت های بزرگ کمتر کشوری را سراغ داریم که خدا را حاضر و حضور ببیند و در برابر دولتهای کوچک از عدل و انصاف و نورمهای اخلاق جهانی کار بگیرد. در گذشته های نه چندان دور که هنوز این همه ضابطه حقوقی و اخلاقی لازم الاجرا تدوین نشده بود، روابط بین دولتها از صراحت و شفافیت بیشتری برخوردار بود. برنده و بازنده پیشاپیش می دانستند که فرجام چه خواهد بود.

حسن این رفتار آن بود که دغلبازی های سیاسی آن زمان در مقایسه با شعبده بازیهای طراحان موجود بازی های سیاسی خیلی کم بود. بهانه هایی که برای توجیه جنایات شان به کار میبردند ساده و صریح و دریافتنی بود اما در زمان حاضر وضعیت خیلی فرق کرده است. گردانندگان بازی های سیاسی به خاطر مشروع جلوه دادن خلاف کاری های شان، از صد نیرنگ کار میگیرند، به قول معروف «دست خونین را دستکش ابریشمین!» می پوشاند و منش و کنش شان را با معقولات دفاع از حقوق بشر، آزادی و دموکراسی قالب میکنند که هم گریه آور است و هم خنده آور. گریه آور از اینکه باکمال چشم پاره گی آن معقولات ارزشمند را چون بازیچه هایی به بازی گرفته اند و خنده آور از اینکه گمان میبرند به چشم عالم و آدم خاک زده اند و هیچکس کف دست شانرا نخوانده است. در صورتیکه این راز و ترفند از پرده بیرون افتاده و حتی مردم کوچه و بازار نیز میدانند که آنها چه میگویند.

چند صباح پیش فقط روس و انگلیس بازگیران اصلی صحنه های تیاتر جهانی بودند و به هر رنگی که دل شان میخواست تاریخ جغرافیای سیاسی را رقم میزدند. آن دو امپراتوری، منطقه ما را چون میدان مسابقات «بازی چوگان» عرصه تاخت و تاز شان قرار داده بودند و کشور ما را چون گوی یا توپ آن بازی ها به کار میبردند.

در آن زمان محافظت از حوزه های نفوذ، برهان قاطع دست اندازی ها بود و ممالک کوچک منطقه ما و خاورمیانه عربی به اقتضای داد و معامله آنها چون ابزار های اراده به کار میبردند از آن قاعده مستثنا نبودند؛ بازیگران بازی های بزرگ از دو طرف چون گاز انبوری از درازا و برش میزدند و مقیاسهای خود را بر آن تحمل میکردند.

بعد از جنگ جهانی دوم که شیر و پیر بریتانیا دیگر از نفس افتاده بود و دندانهایش می لقید به خاطر روز مبادا به بازی بسیار ظریفی دست یازید. جنبشهای استقلال طلبانه عربها را با تاسیس دولتهای نئی از استقلال واقعی پاسخ گفت و در بخش غربی نیمقاره هند، دو مینیون پاکستان را بنا نهاد تا به خواست بنیاد گذارش در مواقع مقتضی مانند تیغی دو دم، علیه هند و افغانستان عمل کند.

نتیجه حاصل از آن بازی یکی آن بود که نیمقاره هند با انگیزه تفرقه مذهبی تجزیه شد و مسلمانها که هنگام وحدت هند یکسوم جمعیت آن کشور را تشکیل میدادند بعد از تولد پاکستان [۱۹۴۷] در کمیت

های ناقابلی در دو کشور نیمقاره پراکنده شدند و در وضع جدید یک دهم جمعیت هند را تشکیل کردند و آسیب پذیرتر گردیدند، و از کجا که جنگهای ادواری هندو و مسلمان از تبعات خونین آن «برخورد ایزاری» به قضیه نبوده باشد.

در مورد افغانستان، محرک انگلیسها، انتقام کشتی از شکست هایی بود که در طول جنگهای افغان - انگلیس نصیب آن امپراتوری شده بود. تجزیه ای دراز مدت بر افغانستان تحمیل شد و سرحداتی نامشخص زمینه مخاصمات دایمی بین افغانستان و پاکستان را فراهم نمود و بقای یکی را به فناء دیگر مشروط کرد.

همزمان با دهه پنجم قرن بیستم بریتانیا پاسداری از وضع جدید ژئوپولیتیک در مستعمرات سابقش را به عهده اضلاع متحده آمریکا گذاشت که از هر نظر شایستگی جانشینی پدر خوانده! را داشت. بر بنیاد همان نقشه، دشمنی قابل پیش بینی، بین افغانستان و پاکستان شدت گرفت. محمد داود خان صدراعظم قدرتمند افغانستان از «ریچارد نیکسون» رئیس جمهور وقت اضلاع متحده آمریکا طالب کمک و پادرمیانی شد اما زعامت آن کشور پیغام داد که: افغانستان در ستراتیژی نظامی آمریکا جایی ندارد! و همین پیشآمد سنجیده یا ناسنجیده باعث شد که افغانستان آنچه را که نیکسون از او دریغ کرده بود از خروشف و بولگانین طلب کند.

برخی بر آن اند که ستراتیژیست های آمریکایی از همان ۱۹۴۸ مایل بودند پای اتحادشوروی را به افغانستان بکشانند و آن دولت را در تله یک جنگ چریکی مصروف گردانند.

لیکن عده ای دیگر معتقد اند که پاسخ سربالای! نیکسون یک خطای سیاسی بود و خیلی به طرف بود که آمریکا از همان آغاز مناقشه از «برخورد ایزاری» به مسأله پرهیز میکرد و درخواست افغانستان را به بازی نمیگرفت. به همه حال نگارنده به این باور است تا این جا سیاست آمریکا به ظاهر زیرکانه مینماید چه انتقام شکستش در جنگ ویتنام را از اتحاد شوروی گرفت و سرانجام اسباب سقوط رقیب بزرگش را فراهم کرد.

از سوی دیگر آگاهان سیاسی به این باور اند که آمریکا در جریان جنگ آزادی بخش مردم افغانستان علیه اتحاد شوروی در دو مورد به قضایا «برخورد ایزاری» کرد یکی اینکه بر افراطی ترین مهره های عامل مذهبی - قومی سرمایه گذاری کرد و دیگر اینکه به جدیت میخواست با سوء استفاده از انگیزه مقدس جهاد ملت کوچکی را در برخورد به یک ابر قدرت تباه کند و خود بهره سیاسی ببرد. در آن حال آنچه نصیب ما می شد یک لقب خشک و خالی «قهرمانی!» بود - به قول معروف «نام از ما و کام از ملایان!» که اتفاقاً تا حدودی همانطور شد و جنجالش هنوز هم ادامه دارد.

مع الوصف خوشبختانه تاریخ سیر حلزونی دارد و بسیار وقتها خط سیرش دنبال کردنی و دریافتنی نیست. نهنگ سرخ! فرصت نکرد ویا نتوانست ما را بلع کند چه خود از درون و بیرون در حال فروپاشی بود. به گمان صاحب این قلم، سیاست ایالات متحده آمریکا در منطقه ما و خاورمیانه عربی در مقایسه با انگلستان از استحکام و پختگی کمتری برخوردار است.

چند ماه پیش بی نظیر بوتو گفته بود که: «طالب بازی! در اصل یک طرح انگلیسی بود که توسط امریکایی ها تسلیح، توسط عرب سعودی تمویل و توسط پاکستان تطبیق شد.»

اگر این ادعا را باور کنیم که باور کردنی هم است، آمریکا در سامان ما از سیاست مستقلی برخوردار نیست و ناظر اشارات چشم و ابروی «پدر خوانده!» است. اگر راه و زوال طالبها را پروژه ای ناکام بیانگاریم، ثابت می شود که درین یک مورد و انگلیسها دست آلوده شان را با دامن امریکایی ها پاک کرده اند و با هزینه پسرخوانده! درد سر بزرگی برایش خریده اند.

از بُعد دیگر در رابطه به مبحث ما، اگر برنامه «طالب سازی!» را عمدی و به مقصد بی اعتبار کردن قرائت خاصی از اسلام تعبیر کنیم گوشه دیگری از برخورد ایزاری به سیاست خود را آشکار میکند. سوء استفاده از ذهنیات جماعتی روستایی ترفند دیگری بود که از همان شیوه برخورد سرچشمه گرفت.

در حقیقت امر، «طالب» در ادبیات سیاسی - مذهبی ما به جوانکهای اطلاق میشد که در مسجد مشغول رفت و روب و خدمت به ملا و امام بود؛ درس دینی می خواند و به نوبت توسط اهل محل

چه در ده و چه در شهر اعاشه میشد. همچنان مثلی زبانزد مردم بود که نیمچه ملا خطر ایمان و نیمچه طبیب خطر جان است.

اما چنین بنده خدایی خلاف انتظار در بهت و حیرت همگان دفعاً هوا باز از آب در آمد، تانگ و توپ و دیگر سلاح های ثقیل را بکار برد، دولتمرد و سیاستباز شد و در ظرف چند ماه بخش وسیع کشور را فتح کرد و این کاروایی ها خود نیشخندی بود به درک و دریافت و تصور ملت ما از طالب العلم سنتی.

در گذشته ها طالبها دهاتی های ساده دل و متعصبی بودند که کاری به کار سیاست نداشتند و از خدا و ملا و خان روستایی شان متابعت میکردند. ولی همان چند صفحه گردان پشت پرده ! آنها را از حجره های دور افتاده شان بیرون کشیدند و وارد عرصه های سیاست و جنگ نمودند.

مشوق طالبها در مشارکت در چنان مصافی آن بود که گویا اسلام راستین را جنگ سالارها به خطر انداخته اند و آنها باید از غیرت دینی کار بگیرند و دوباره شریعت غرای محمدی را برقرار گردانند. چنین دعوتی را همیشه مردم افغانستان با جان و دل اجابت کرده اند و برایش قربانی داده اند. اما این ظاهر قضیه بود در اصل امریکا و پاکستان در رقابت با ایران و روسیه میخواستند لوله های انتقال نفت و گاز آسیای میانه را از افغانستان بگذرانند و به بحر هند برسانند.

چنین خواستی در وضعیت دوام جنگهای داخلی امکان نداشت؛ بنابر آن همان روستا زاده ها را به دنبال یک هدف مقدس فرستادند تا یک حکومت متمرکز را برقرار گردانند. و تنظیم های جهادی را که از جنگ با یکدیگر پرهیز نمیکردند، برسر جای شان بنشانند. آنها هم در نقشی که دیگران برای شان تهیه دیده بودند، ظاهر شدند. آنها چشم بسته چون مهره های یک شطرنج پیچیده بکار رفتند و مرتکب کار هایی شدند که همه از آنها اطلاع داریم.

مقصر اصلی کی بود؟ طالبها یا طالب طلبها؟

علی شریعتی نظریه پرداز اسلامی در چنین مواردی ابراز نظر میکرد: "در بیشتر جنگها آنهایی که باهم می جنگند، همدیگر را نمی شناسند و برای آنهایی می جنگند که همدیگر را خیلی خوب می شناسند!"

ایجاد و حذف طالبها هر دو برخورد های ابزاری به قضیه بودند - برخورد هایی که ادعا های زیادی را زیر سوال میبرد. اکنون که دیگر دوران مصرف طالبها به آخر رسیده است، همه را چون کالاهای ناکارآمد دور انداخته اند، به شمول انگلیس، امریکا، عرب سعودی و پاکستان. پرویز مشرف که تا دیروز سنگ دوستی طالب ها را به سینه میزد امروز با کمال چشم پاره گی برسر سر آنها میزند و با چهار کتاب ملامت شان میکند و دیگران نیز همینطور!

به حق که سیاست چه کارها که نمیکند.

به این صورت می بینیم که بازی های سیاسی و برخورد های ابزاری انسان را از کجا به کجا پایین میکشد. کشوری را به خاکستر می نشاند. ملتی را به خاک و خون میکشد. جماعتی را بدنام میکند و افرادی را در سطح یک شی بی ارزش ! تنزیل مقام میدهد تا هدفی برآورده گردد.

اکنون که امریکا را فاجعه دردناک و غیرانسانی یازدهم سپتامبر از خواب گران بیدار کرد و ناگزیر به بازاندیشی و بازخوانی حقایق روزگار ما نموده است باید اذعان کرد که اقداماتش در حذف طالبها و تنبیه پرویز مشرف و کوتاه کردن دست «پاسداران!» ایران تایید کردنی و حتی ستودنی مینماید به این شرط که باز زیر کاسه نیم کاسه ای نباشد.

\*\*\*\*\*